

آرای محمد مصطفیٰ المرآغی

درباره ترجمه قرآن کریم

محمد مهدی مسعودی

مقدمه

شیخ محمد مصطفیٰ بن محمد المرآغی از علمای معاصر مصری است که در سال ۱۸۸۱ م/ ۱۲۹۸ ق متولد شد. در الأزهر درس خواند و نزد شیخ محمد عبده شاگردی کرد و به سمت هایی از جمله قاضی شرع در مصر و پس از آن به مدت یازده سال قاضی دادگاه در سودان شد، سپس به قاهره بازگشت و در سال ۱۹۲۷ م/ ۱۳۴۷ ق در حالی که ۴۸ ساله بود، به مدت یک سال شیخ الأزهر شد، در حالی که در چنین سن و سالی شیخ الأزهر شدن بی سابقه بود. پس از آن به سبب اختلاف نظری که بین او و بین اهل حکم بر سر اجرای پیشنهادی که وی درباره اصلاح الأزهر داشت رخ داد، از سمت خود استعفا داد و دوباره در سال ۱۹۳۵ م/ ۱۳۵۴ ق به مشیخه الأزهر پیوست. وی اصلاحات بزرگی در الأزهر انجام داد و تا پایان وفاتش که سال ۱۹۴۵ م/ ۱۳۶۴ ق بود، این سمت را بر عهده داشت. وی در اسکندریه وفات یافت و در قاهره دفن گردید.^۱

وی در سال ۱۹۳۲ م/ ۱۳۵۱ ق بحث جدیدی درباره حکم ترجمه قرآن کریم به زبان های غیر عربی و حکم قرائت قرآن به صورت ترجمه در نماز مطرح کرد و بحثش به اجماع علمای مسلمان بر جواز ترجمه معانی قرآن کریم به زبان های دیگر و جواز خواندن نماز با آیات ترجمه یافته برای کسی که عربی بلد نیست - در صورتی که مطمئن باشیم ترجمه معانی ای را که خداوند متعال اراده کرده رسانده است - منتهی شد. هر چند نیم قرن از انتشار این بحث می گذرد، اما همچنان از دقیق ترین نگاهته ها در این موضوع است.^۲

امکان ترجمه قرآن

زبان عربی از آن جهت که الفاظی است دلالت کننده بر معانی، از دو زاویه درخور نگرستن است:

۱. از جهت اینکه الفاظ و عبارات مطلق است که دلالت بر معانی مطلق دارد (دلالت اصلیه). همه زبان ها در این دلالت مشترك اند و مختص به زبان خاصی نیست، مثلاً اگر برای زید فعلی مثل قیام اتفاق افتاده باشد به راحتی و بدون تکلف می توان آن را انتقال داد.

۲. از جهت اینکه الفاظ و عبارات مقیدی هستند که بر معانی خادمه دلالت دارند (دلالت تابعه). این دلالت مختص زبان عربی است. هر خبری از این جهت اموری را اقتضا دارد که آن امور در خدمت آن هستند، از جهت مخبر، مخبر عنه، مخبر به و نوع اسلوب از جهت ایضاح و اخفا و ایجاز و اطناب، برای مثال وقتی می گوی «قام زید» که عنایتی به مخبر عنه نداشته باشی، بلکه عنایت شما به خبر باشد، ولی اگر عنایت شما به مخبر عنه باشد می گویی «زید قام» یا در جواب سؤال می گویی «إن زیداً قام» و در مقام روشن ساختن شخص منکر می گویی «إنما قام زید». اینها همه مقصود اصلی نیست، بلکه از مکمل ها و متمم های آن است و از همین روست که نظم قصه های قرآن مختلف است؛ در برخی سوره ها به یک شکل آمده و در دیگر

۱. محمد مصطفیٰ المرآغی، بحث فی ترجمه القرآن الکریم و احکامها (مقدمه کتاب)، ص ۶ (دارالکتاب الجدید، بیروت، ۱۴۰۱ ق).

۲. همان، ص ۵.

۱. جهت مقصوده: معانی ای که شامل توحید و تنزیه و ادله آنها و جدال با مخالفین و رد آنها و احکام شرعی جنبه های مختلف زندگی مثل ازدواج، طلاق، بیع، امانت، رهن... و احکام، اخلاق و آداب و قصصی که برای عبرت آمده و... است.

۲. دلیل بر صدق نبوت: این گونه نازل شده تا دلیل صدق نبوت با آنچه آورده ملازم باشد و این جهت دوم همان اعجاز کتاب موجود در اکثر آیاتش است و اعجاز قرآن از جهت نظم قرآن است که مخالف نظم و نثر عرب است نه از جهت معنا. در نتیجه زمانی که ما عقیده داریم وجه اعجاز قرآن از جهت نظم آن است، امکان ندارد که شخص عاقل تصور کند ترجمه آن مقدار معجزه از زبانی به زبان دیگر ممکن است، به گونه ای که ترجمه هم معنا را در برداشته باشد و هم اعجاز را، ولیکن ممکن نبودن ترجمه اعجاز مستلزم این نیست که نقل معنا غیر ممکن باشد و همان گونه که می دانیم نقل معنا به هیچ عنوان دلیل اعجاز در نظم عربی را از بین نمی برد و آن را تغییر نمی دهد و هیچ گونه ضعف و نقصی در دلیل اعجاز ایجاد نمی کند.^۷

نویسنده در تأیید مطلب فوق می گوید:

وقتی اعجاز نظم عربی را قرائت می کنند، این نظم عربی آنها را به معجزه بودن خودش دلالت نمی کند، زیرا توانایی فهم آن را ندارند، امت های عرب کنونی نیز از نظم عربی پی به اعجاز آن نمی برند، زیرا عصری که آنها اعجاز را از طریق ذوق درک می کردند و به دلیل همین درکشان هم بوده که به قرآن ایمان آوردند، گذشته است؛ از این روست که در حال حاضر برای اعجاز قرآن ادله عقلی می آوریم و می گوئیم قرآن با عرب تحدی کرد و آنها از آوردن مثل آن عاجز یزدند و این دلیل بر این است که قرآن از جانب خداست و اگر کسی بگوید اعجاز قرآن به اخبار غیبی است، می گوئیم ترجمه آن را شامل می شود، زیرا ترجمه مرتبط با معناست نه با لفظ.^۸

۲. ابی إسحاق الشاطبی، الموافقات فی أصول الشریعة، ج ۲، ص ۴۹ و بحث فی ترجمة القرآن الکریم و احکامها، ص ۹ و ۱۰.
۴. همان، ص ۵۰ و ۵۱ و نیز بحث فی ترجمة القرآن الکریم و احکامها، ص ۱۱.
۵. بحث فی ترجمة القرآن الکریم و احکامها، ص ۱۲ و ۱۳.
۶. همان، ص ۱۵ و ۱۶.
۷. همان، ص ۱۶ و ۱۷.
۸. همان، ص ۱۷.

سوره ها به شکل های دیگر.^۲

برای کسی که وجه اخیر برایش معتبر است، به هیچ وجه ممکن نیست بتواند کلامی را از عربی به عجمی ترجمه کند، مگر اینکه هر دو زبان در اعتبار مترجم یکسان باشد که در این صورت امکان ترجمه وجود دارد، اما اثبات آن خیلی مشکل است. اینکه این قتیبه امکان ترجمه قرآن را نفی کرده منظورش وجه دوم بوده، در صورتی که بنا بر وجه اول ترجمه امری ممکن است و به همین دلیل است که تفسیر قرآن و بیان معنایش را برای عموم و کسی که نمی تواند معانی آنها را بفهمد صحیح شمرده است و این امری است که به اتفاق مسلمانان جایز بوده و این اتفاق خود حجتی است بر صحت ترجمه بنا بر معنای اصلی.^۳

با توجه به این توضیحات به زبان قرآن برمی گردیم: زبانی که قرآن می خواهد به آن ترجمه شود، گاهی بعضی از خصائص زبان عربی را می تواند ادا کند و دلالت تابعه را برساند، ولی اینکه تمام خصائص زبان عربی را ادا کند امری محال است، برای مثال گاهی مثل یا استعاره ای عربی نظیری در زبان دیگر ندارد، زیرا آن مثل یا استعاره مختص عرب ها بوده و برای این حالت شباهتی در امت دیگر نیست.

هر چه دلالات تابعه عبارتی که می خواهیم از عربی به زبان دیگر ترجمه کنیم، از دیگری بیشتر باشد انتقال دشوارتر است و همین طور دشواری زیاد می شود تا حدی که گزارش قرآن محال می شود، زیرا نقل خصوصیت هایی که به آنها اعجاز صورت گرفته، مستلزم این است که ترجمه خصوصیات اعجاز را داشته باشد، در حالی که اعجاز در هر زبان از زبان ها در توان بشر نیست. پس این ادعا چون که قرآن کریم معجزه است به تمامی ترجمه اش ممکن نیست، ادعایی ناصواب است و صحیح است که گفته شود ترجمه تمامی قرآن از جهت دلالات اصلیه ممکن و از جهت دلالات تابعه غیر ممکن است.^۵

نویسنده معتقد است قرآن اسم برای لفظ و معنا با هم است و اسم بودن قرآن را برای آنچه تلاوت می شود از ضروریات دین می شمرد و انکار و تشکیک در آن را سبب خروج از دین می داند.^۶ نویسنده در ادامه می گوید قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده، دو جهت دارد:

شکی نیست بعضی کلمات قرآنی معادلی دقیق در زبان‌های دیگر ندارند و اینکه برخی الفاظ متضاد مثل قرء در قرآن وجود دارد. که دلالت بر طهر و حیض می‌کند. و اینکه تعیین حد و مرز معنایی برخی الفاظ در زبان عربی دشوار است، مثل دهر و حین و اینکه جملاتی در قرآن وجود دارد که با اختلاف وجوه اعراب معنای آنها فرق می‌کند، از این رو نقل این گونه جملات به گونه‌ای که در زبان منقول‌الیه دقیقاً حالش مانند زبان عربی باشد غیر ممکن است و نزاع درباره آن لایق علما نمی‌باشد. اما شاطبی جواب این اشکال را داده که بنا بر وجه اول (دلالت اصلیه) ترجمه قرآن ممکن است، از این جهت که تفسیر قرآن برای عموم جایز و جواز آن نیز به اتفاق مسلمانان است و این اتفاق دلیلی بر صحت ترجمه معانی اصلی قرآن است، ما نیز به این مطلب می‌افزاییم که تمام محذوراتی که در ترجمه به آنها اشاره شد در تفسیر قرآن به زبان عربی نیز وجود دارد، زیرا وقتی مفسر و مترجم به طور کامل شروط و قابلیت‌های واجب برای تفسیر و ترجمه را دارا بود، فرقی میان بیان مراد آیات با الفاظ عربی و عجمی نیست.^۹

شبهاتی درباره ترجمه قرآن و پاسخ آنها

۱. قرآن معجزه است، پس ترجمه آن ممکن نیست. کلماتی در قرآن است که در زبان‌های دیگر معادلی برایش نیست، پس مترجم برای انتقال معانی آن ناچار است از کلماتی استفاده کند که با معنای اصلی متفاوت اند و زمانی که این ترجمه نیز به زبان دیگر ترجمه می‌شود، تفسیر دیگری در آن رخ می‌دهد و همین طور... بنا بر این باب تحریف به روی قرآن باز می‌شود. از سوی دیگر از کلمات کتب آسمانی اشارات و معارف و لطائف و علوم طبیعی و ریاضی و احکامی از راه حساب و... استخراج می‌شود و ترجمه همه اینها را ضایع می‌سازد.^{۱۰}

۲. ترجمه حرفی قرآن ممکن نیست، بنا بر این مترجم ناچار است معانی ای را که خودش یا دیگران از قرآن فهمیده اند به زبان دیگر منتقل کند، در حالی که نمی‌توان این معانی را قرآن نامید و آن را متن شرعی که احکام از آن استنباط شوند به حساب آورد و کسانی که بر این ترجمه‌ها اعتماد کنند چیزی از اصول اسلام دستگیرشان نمی‌شود، چرا که آنان در فهم معنای قرآن مقلد مترجمان هستند، در حالی که دین از تقلید نهی کرده است و بدین ترتیب استفاده از عقل و فهم در کتاب خدا را بر خود حرام کرده‌اند و از نعمت اجر اجتهاد و بهره‌گیری از عقل و فهم بی‌نصیب مانده‌اند، چرا که هیچ مسلمانی قائل نیست می‌توان از ترجمه‌ها اجتهاد و استنباط کرد و حکم شرعی را به دست آورد.^{۱۱}

۳. نظم عربی حامل زیبایی و شگفتی خاصی است و لذت و تأثیری در نفوس دارد که ممکن نیست در ترجمه‌ها یافت شود و کسی که بر ترجمه‌ها اعتماد کند از همه اینها محروم می‌شود، همان گونه که او را از سرچشمه زلال معارف الهی باز می‌دارد.^{۱۲}

۴. برخی از الفاظ عربی وجود دارند که بنا بر حکم عقل باید تأویل شوند، در حالی که چنین چیزی در ترجمه‌ها ممکن نیست.^{۱۳}

نویسنده قبل از اینکه به جواب این شبهات بپردازد می‌گوید: شاطبی همه احکامی را که مردم گمان کرده‌اند از دلالت تابعه استفاده می‌شود، به جهت اول که همان دلالت اصلی است ارجاع داده، دلالتی که در همه زبان‌ها مشترک است و به اعتبار آن مفسر و مترجم می‌تواند قرآن را تفسیر یا ترجمه کنند و بدین گونه وی توانسته است به بسیاری از این شبهات پاسخ دهد.^{۱۴}

پاسخ شبهه اول:

هدف از نزول قرآن چیزی جز هدایت و بیان احکام دنیا و آخرت نیست و بر فرض که همه این موارد در ترجمه قرآن فوت شود، در انص عربی همچنان باقی است و ترس از اینکه ترجمه علوم و اسرار و اعجاز را از نص عربی زایل کند بی‌مورد است، زیرا تمامی این موارد همراه با نص عربی موجود می‌باشد. علاوه بر این، علوم طبیعی و تاریخی و فلسفی با الفاظ ارتباطی ندارد، بلکه با معانی مرتبط است و همان گونه که قبلاً گفتیم نقل معانی به زبان دیگر امکان‌پذیر است.^{۱۵}

در ادامه نویسنده گله مندی خود را از برخی علما بیان می‌کند که منشأ هر فکر تازه‌ای را در قرآن جویا می‌شوند، در حالی که قرآن کتاب هدایت و احکام شریعت است، نه کتاب حساب و

۹. همان، ص ۱۸.
۱۰. همان، ص ۱۳ و ۱۴.
۱۱. همان، ص ۱۴.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ص ۱۵.
۱۵. همان، ص ۱۸ و ۱۹.

پاسخ شبهه سوم:

کسی که طعم عربیت را چشیده، خواه مسلمان یا نصرانی یا یهودی نمی‌تواند زیبایی و لذت و تأثیر نظم قرآن در نفوس را انکار کند، ولی اینکه بگوییم بر هر مسلمانی واجب است که عربی را یاد بگیرد و آن را بفهمد تا به جای قرائت نظم عربی به قرائت ترجمه‌ها روی نیاورد، حرفی عبث و بیهوده و خنده‌آور است. چرا ما باید امت‌های عجمی اسلامی را عربی کنیم تا به این لذت و تأثیر دست یابیم؟

ما نمی‌توانیم ادعا کنیم نظم عربی برای شخص فارس یا ترک یا چینی یا ژاپنی که عربی را نمی‌فهمد تأثیرگذار و لذت‌بخش است. بنابراین امت‌های اسلامی که عربی را نمی‌فهمند، در حال حاضر تحت تأثیر زیبایی نظم عربی قرار نمی‌گیرند تا اینکه قرائت ترجمه‌ها مانع از تأثیر آن باشند، بلکه برعکس قرائت ترجمه‌ها این امر را برای آنها ممکن می‌سازد که زیبایی معانی و لذت و تأثیر آن را درک کنند.^{۲۱} بنابراین صحیح این است و وقتی همه مقاصد از آنها فوت شده، ما برخی از این مقاصد را برایشان (با ترجمه) فراهم آوریم.^{۲۲}

پاسخ شبهه چهارم:

ترجمه‌ها راه تأویل الفاظی را که واجب است به دلیل عقلی به تأویل برده شوند، بر مردم نبسته‌اند و این تأویل زمانی که مترجم برایش ممکن باشد که به جای لفظ عربی مترادفی از زبان دیگر قرار دهد که دقیقاً هم معنای آن باشد، می‌تواند در ترجمه‌ها نیز جاری شود و اگر هم مترادف و معادلی برای آن لفظ در زبان دیگر یافت نشود، آن تأویل می‌تواند در لفظ عربی جاری شود.^{۲۳}

سخن پایانی

وقتی ما سخن مابین از ترجمه را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم شامل دو بخش است، بخشی که درخور توجه نیست و بخشی که درخور توجه است.^{۲۴}

۱۶. همان، ص ۱۹.

۱۷. همان، ص ۲۰.

۱۸. همان.

۱۹. همان.

۲۰. همان، ص ۲۰ و ۲۱.

۲۱. این سخن نویسنده محل اشکال است، چرا که افراد عجمی نیز که زبان عربی را بلند نیستند اگر قرآن بر آنها تلاوت شود تفاوت آن را با دیگر متون عربی از نظر لذت و زیبایی تا حدی تشخیص می‌دهند.

۲۲. بحث فی ترجمه القرآن الکریم و اجکامها، ص ۲۲.

۲۳. همان، ص ۲۳.

۲۴. همان، ص ۲۳.

فلک و طبیعت...^{۱۶} سپس می‌گوید:

بر فرض ترجمه همه این موارد را تغییر بدهد، اما این تغییر و اختلاف به قرآن کشیده نمی‌شود، زیرا قرآن همان نظم عربی معروف است که با وعده خداوند متعال حفظ می‌شود.^{۱۷}

پاسخ شبهه دوم:

نص قرآن - آن گونه که در حدیث مصطلح است - نص رسمی نامیده می‌شود که موقع اختلاف واجب است به آن رجوع شود، نصی است که هر چیزی را به اصل و مرجعش باز می‌گرداند و حاکم بر هر ترجمه‌ای است و ترازوی عدل برای هر گفتاری است و صحیح نیست که به ترجمه‌ها قرآن گفته شود، ولیکن سلب این تسمیه مستلزم عدم جواز استخراج احکام از ترجمه‌ها نیست، بلکه استخراج احکام از آنها واجب است، چون احکام از معانی استفاده می‌شوند و معانی نیز همان مدلولات الفاظ عربی است و نقل آنها به زبان‌های دیگر صحیح است.^{۱۸}

احکام شرعی از دلالات اصلی استفاده می‌شوند و این دلالات نیز با اختلاف زبان‌ها مختلف نمی‌شود و همان گونه که می‌دانید آنچه رجحان دارد، عدم استفاده احکام از دلالات تابعه است و زمانی که امر چنین است چگونه می‌توان مدعی شد کسانی که بر ترجمه‌ها اعتماد می‌کنند چیزی از اصول اسلام تسلیم آنها نمی‌شود و چگونه می‌توان ادعا کرد که هیچ مسلمانی اخذ احکام از تراجم را صحیح نمی‌داند و چگونه چنین گفته شود، در حالی که عالم اسلامی اکثرش غیر عربی است و نص عربی را نمی‌فهمد، در حالی که اصول و فروع اسلام به طور کلی از طریق زبان‌هایشان به آنها منتقل شده و در اختیار آنهاست؟^{۱۹}

باید گفت ترجمه حرفی بعضی از آیات قرآن ممکن و ترجمه حرفی بعضی از آیات ممکن نیست. اما در قسم اول کسی که ترجمه را می‌خواند در فهم معنای آن مقلد ترجمه‌کننده نیست در حالی که در قسم دوم خواننده ترجمه مقلد مترجم است و این شبهه‌ای در آن نیست، چرا که تقلید در فهم نص عربی مردم را از اجتهاد و کوشش در آن باز نمی‌دارد.^{۲۰}

وی پس از نقل عبارتی از زمخشری در کشف که عام بودن رسالت پیامبر (ص) را دلیل بر جواز ترجمه می‌داند^{۲۸}، می‌گوید: این مسئله به قدری واضح است که جدل پذیر نمی‌باشد، زیرا رسالت پیامبر (ص) عام است و جز از طریق ترجمه راهی برای تبلیغ این رسالت نیست، لذا من خطری در آن (ترجمه) نمی‌بینم، زیرا وقتی مردم فهمیدند ترجمه قرآن نیست و خصائص قرآن را ندارد و در بردارنده اعجاز موجود در نظم عربی نمی‌باشد و همه معانی نظم عربی را نیز با خود حمل نمی‌کند و تنها معانی ای را که مفسران از آن می‌فهمند در بردارد، امنیت تمام و آرامش کامل پیدا می‌شود به اینکه ترجمه‌ها تقدس قرآن عربی را ندارند؛ لذا ممکن نیست به ذهن کسی چنین خطور کند که ترجمه‌ها همان قرآن نازل بر پیامبر (ص) هستند.^{۲۹}

شاید اشکال شود وقتی معانی متعدّدند، ترجمه صحیح نیست، زیرا قطعی نیست که معنای منقول همان کلام خداوند باشد. جواب این است که در این موارد، مسلمانان اجماع بر جواز تفسیر به زبان عربی دارند و نیز اجماع دارند بر اینکه فقیه احکام را بنا بر آنچه از نظم عربی می‌فهمد، استنباط می‌کند، به اعتبار اینکه آنچه فهمیده همان معنای کلام خداوند است، پس همان گونه که این امر صحیح است نقل معنا به زبان دیگر نیز بنا بر اینکه آن معنا فهم ناقل و مترجم از آیات است، صحیح می‌باشد. توجه به این نکته ضروری است که محذوریت زمانی اتفاق می‌افتد که بخوایم به شخص عرب زبانی که تفسیر برایش حکایت می‌شود، بفهمانیم که این مطلب مراد قطعی خداوند متعال است [ولی اگر بخوایم بگوییم که این مطلب آنچه که ما فهمیده ایم می‌باشد محذوریتی وجود ندارد].^{۳۰}



۲۵. همان.
 ۲۶. همان، ص ۴۳ و ۴۴.
 ۲۷. همان، ص ۴۴ و ۴۵.
 ۲۸. ر. ک: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی، الکشف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق عبدالرزاق المسهدی، ج ۲، ص ۵۰۶ (نار احیاء التراث العربی، بیروت).
 ۲۹. بحث فی ترجمه القرآن الکریم و احکامها، ص ۴۷ و ۴۸.
 ۳۰. همان، ص ۴۸ و ۴۹.

قسم اول:

اینکه حروف و کلمات و نظم عربی مزیت و حرمت دارند و ترجمه همه اینها را تغییر می‌دهد، مضاف الیه را بر مضاف مقدم می‌کند و اشارات حساسیه و معارف و لطایف صوفیه را بر مردم حرام می‌نماید، می‌گوییم: ما به همه اینها معترفیم (غیر از اشارات حساسیه و امثال آن) و اعتراف می‌کنیم که نباید ترجمه، حروف و کلمات و ترتیب را در نظم عربی تغییر دهد تا مبادا تحریف اتفاق افتد، ولی می‌بینیم که ترجمه‌ها تأثیر سوئی بر این موارد ندارند. ما بدین مأموریم که این موارد را در زبان عربی که قرآن به آن نازل شده، حفظ کنیم در حالی که ترجمه‌ها قرآن نیستند و صحیح نیست که قرآن نامیده شوند، بلکه آنها معانی قرآن هستند.^{۲۵}

قسم دوم:

اینکه ترجمه حرفی غیر ممکن است و ترجمه معنوی نیز گاهی معنا را تغییر می‌دهد، پس شایسته است امت‌های غیر عرب زبان عربی را یاد بگیرند و قرآن را از نظم عربی‌اش بفهمند^{۲۶}، در جواب می‌گوییم: ما معترفیم که ترجمه حرفی در کل قرآن دشوار است، ولی در آیات بسیاری یا در اکثر آیات قرآن امکان پذیر است، هر چند در برخی آیات ممکن نیست و نیز معترفیم به اینکه ترجمه معنوی گاهی معنای مراد خداوند متعال را تغییر می‌دهد، زیرا اولاً متوقف بر فهم مترجم است، ثانیاً فهم مترجم به زبان دیگری منتقل می‌شود؛ اما باید گفت تعریب (عربی کردن) امت‌های اسلامی گرچه امری شیرین است و همه مسلمانان دوست دارند که زبان عربی بر عالم اسلامی حتی کل جهان حاکم شود و زبان تفاهم و گفتگو گردد و مسلمانان قادر بر فهم قرآن کریم از روی نظم عربی‌اش باشند، ولی تا این آرزو محقق شود امت‌های غیر عربی چه باید بکنند، آیا بهتر این است که قرآن از ملت‌های در حال پیشرفت مسیحی محجوب بماند یا بهتر این است که به صورت صحیح به آنها منتقل شود تا علمای آنها در نظام‌های اجتماعی قرآن و توحید و تنزیه و مکارم اخلاق آن تحقیق و جستجو کنند؟^{۲۷}